

Tabib al-Gholub: The Unknown Source of Attar for Compiling Tazkirat al-Awliya

Mojtaba Mojarrad*

Abstract

Tazkirat al-Awliya, by Attar of Nishapur, is considered as one of the most important works of Sufism in Persian language and culture. To write this book consisting of the biography of about one hundred saints and prominent figures of Islamic Sufism, Attar has used a variety of sources, some still remained unknown for us. Some sources were in Arabic and some in Persian. Understanding sources he used for compiling *Tazkirat al-Awliya* will acquaint us with his intellectual backgrounds and pave the ground for a more scientific and accurate review of his personality and works. From the unknown sources Attar used for compiling *Tazkirat al-Awliya* is a book titled *Tabib al-Gholub*. The book which was written in Persian by Abu al-Fath Mohammad Khozaymi Foravi in 1107 AD — about 120 years before Attar's death. In his *Tazkirat al-Awliya*, Attar has quoted different anecdotes about Sufis from this book, some narrated with the same words and phrases. By introducing and reviewing the book *Tabib al-Gholub*, the current study tries to show advantages Attar taken from the book.

Keywords: Attar, Tazkirat al-Awliya, Tabib al-Gholub, Khozaymi Foravi.

* Assistant Professor of Persian Language and Literature, University of Bojnord,
mojarrad_mojtaba@yahoo.com

Date received: 27/02/2020, Date of acceptance: 20/04/2020

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

طیب القلوب

یکی از منابع ناشناخته عطار در تدوین تذکره الاولیاء

مجتبی مجرد*

چکیده

تذکره الاولیای عطار نیشابوری یکی از مهم‌ترین آثار صوفیانه زبان فارسی و فرهنگ ایرانی است. عطار برای نگارش این کتاب، که شرح حال حدود یک‌صد تن از اولیا و چهره‌های برجسته تصوف اسلامی است، از منابع گوناگونی بهره برده که هنوز برخی از این منابع برای ما ناشناخته باقی مانده است. پاره‌ای از این منابع به زبان عربی و برخی دیگر به زبان فارسی بوده است. شناخت مآخذ عطار در تدوین تذکره الاولیاء، ما را با سرچشمه‌های فکری و اندیشگانی وی آشنا می‌سازد و زمینه را برای بررسی علمی‌تر و دقیق‌تر شخصیت و آثار او هموارتر خواهد کرد. یکی از منابع ناشناخته‌ای که عطار از آن برای تدوین تذکره الاولیاء بهره برده، کتابی است با عنوان طیب‌القلوب که در سال ۵۰۰ هجری - یعنی حدود یکصد و بیست سال پیش از مرگ عطار - به دست ابوالفتح محمد خزیمی فراوی به زبان فارسی نوشته شده است. عطار در تذکره الاولیای خود پاره‌ای از حکایات مربوط به صوفیان را از این کتاب نقل کرده است. برخی از این حکایات، عینا و با همان کلمات و عبارات فراوی نقل شده است. این نوشته می‌کوشد تا با معرفی و بررسی کتاب طیب القلوب، بخشی از بهره‌گیری‌های عطار از این کتاب را نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: عطار، تذکره الاولیاء، طیب القلوب، خزیمی فراوی.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بجنورد، mojarrad_mojtaba@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۱

۱. مقدمه

تذکره الاولیای فریدالدین عطار نیشابوری (۹۵۳۷-؟۳۱۲۷) از آثار برجسته حوزه تصوف و عرفان اسلامی در زبان فارسی است. این کتاب به شرح احوال و سخنان نود و هفت تن از عارفان و صوفیان بزرگ پرداخته است. به تعبیر دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در این «نمایشگاه دائمی نگاه‌های هنری و جمال‌شناسانه نسبت به الهیات اسلامی» می‌توان «از نگاه هنری ساده بعضی از زاهدان دوره آغازین تاریخ ایران اسلامی (همچون حسن بصری) تا صورت‌های پیچیده و شگفت‌آور... رویت جمال‌شناسانه عارفانی همچون بایزید و حلاج و واسطی» را به نظاره نشست (عطار، ۱۳۹۸، ۱، مقدمه: ۳۱).

در مقدمه محققانه و مفصل دکتر شفیعی کدکنی بر تصحیح انتقادی ایشان از تذکره الاولیاء (۱۳۹۸ شمسی) نکات ارزشمند و استادانه‌ای پیرامون عنوان کتاب، انتساب آن به عطار نیشابوری، نظم و ترتیب مشایخ آن، القاب و عناوین مشایخ و غیره ذکر شده است که برای پژوهشگران این عرصه، سخت درخور اعتناست. یکی از مباحث مطرح شده در این مقدمه، «منابع اصلی عطار در تذکره الاولیاء» است. در این بخش استاد شفیعی کدکنی مهم‌ترین منابعی را که عطار در تدوین تذکره الاولیاء پیش چشم داشته برشمرده است: حلیه الاولیاء ابونعمان اصفهانی (م ۴۳۰ ق.)، طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری (م ۴۱۲ ق.)، تهذیب الاسرار ابوسعید خراکوشی نیشابوری (م ۴۰۶)، الرسالة القشیریة عبدالکریم بن هوازن قشیری (م ۴۶۵ ق.)، اللمع ابونصر سراج، عقلاء المجانین ابن حبیب نیشابوری، کشف المحجوب هجویری، بستان العارفين و تحفه المریدین، مقامات ابوسعید، مقامات ابوعلی فارمدی و البیاض و السواد خواجه علی حسن سیرگانی (م حدود ۴۷۰ ق.) (همان: ۳۴-۳۹).

منابع یاد شده، به تصریح استاد، منابع اصلی یا پاره‌ای از مهم‌ترین منابع عطار است. بی‌گمان منابع دیگری نیز وجود دارد که عطار از آن‌ها بهره برده، اما هنوز برای ما ناشناخته باقی مانده است. در این نوشته می‌کوشیم یکی از همین منابع ناشناخته را که عطار از آن بهره برده است معرفی و بررسی کنیم. این منبع، کتاب طیب القلوب اثر ابوالفتح محمد خزیمی فراوی است که در سال پانصد هجری - یعنی حدود ۱۳۰ سال پیش از درگذشت عطار - به رشته تحریر درآمده است. حتی اگر بپذیریم که تذکره الاولیاء محصول دوران جوانی یا میان‌سالی عطار است (همان: ۵۶) باز هم تدوین این کتاب حدوداً شصت یا هفتاد سال پس از نگارش طیب القلوب بوده است و از آنجا که ابوالفتح فراوی چهره مشهور و

شناخته شده‌ای بوده، بی گمان عطار به کتاب او نظر داشته است. اثبات تأثیرپذیری عطار از کتاب طیب القلوب با ذکر و مقایسه برخی از حکایات، کاملاً مشهود خواهد شد زیرا در بسیاری از حکایات و سخنان مشایخ، جملات و حتی واژگان به کار رفته در طیب القلوب، عیناً در تذکره الاولیاء منعکس شده است. ما برای نشان دادن میزان مشابهت‌ها، ده حکایت از طیب القلوب را با همان حکایات در تذکره الاولیاء مقایسه کرده‌ایم.

۲. طیب القلوب

یکی از سنت‌های رایج در میان محدثان و عالمان مسلمان، نوشتن کتب اربعین یا چهل حدیث بوده است (ر.ک: خیام‌پور، ۱۳۳۴: ۱۶۱-۱۶۹). در حال حاضر کهن‌ترین کتاب چهل حدیث شناخته شده در زبان فارسی، کتاب طیب القلوب اثر ابوالفتح محمد خزیمی فراوی است. این اثر تاکنون به زیور طبع آراسته نشده و نگارنده مدت‌هاست بر اساس سه دستنویس، به تصحیح این کتاب اشتغال دارد. از آنجا که در باب این اثر و مولف آن تاکنون پژوهشی منتشر نشده است، نخست خلاصه‌ای پیرامون مولف ذکر خواهد شد و سپس به تطبیق برخی از حکایات این کتاب با تذکره الاولیاء خواهیم پرداخت.

ابوالفتح محمد بن محمد بن علی الخزیمی الفُراوی الواعظ، از عالمان و واعظان صوفی مشرب قرن پنجم و ششم هجری است. نسبت خُزیمی (به ضم خاء و فتح زاء و سکون یاء) به ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه بن مغیره بن صالح بن بکر نیشابوری خزیمی (م ۳۱۱ ق.) منسوب است که در عصر خود از بزرگان نیشابور و امام الاثمه بوده است (ر.ک: سمعانی، ۱۹۶۲، ۵: ۱۲۴-۱۲۵؛ سبکی، ۱۹۷۶، ۶: ۱۹۰). نسبت فراوی (به ضم فاء) نیز به فراوه اشاره دارد که به تعبیر سمعانی شهرک کوچکی در نزدیکی ثغر خوارزم بوده و «رباط فراوه» نامیده می‌شده است (سمعانی، ۱۹۶۲، ۱۰: ۱۶۶). لقب واعظ نیز اشاره مستقیم دارد به اینکه فراوی از واعظان مشهور و برجسته عصر خود بوده است.

منابعی که در باب وی اطلاعاتی عرضه کرده‌اند، تاریخ تولد او را مشخص ننموده‌اند، اما در باب وفات وی، اتفاق نظر کلی وجود دارد که در محرم سال ۵۱۴ هجری از دنیا رفته است (ذهبی، ۱۹۹۳، ۳۵: ۳۷۴؛ صفدی، ۱۹۹۱، ۱: ۱۷۰؛ سبکی، ۱۹۷۶، ۶: ۱۹۱؛ ابن کثیر، ۲۰۰۴، ۲: ۵۳۲). گویا فراوی بیشتر عمر خود را ساکن ری بوده است. در سال ۴۹۹ در مسیر بازگشت از حج وارد بغداد می‌شود و در مسجد جامع قصر و همچنین نظامیه بغداد برایش مجلس وعظ و املاء برپا می‌کنند (ذهبی، ۱۹۹۳، ۳۵: ۳۷۴؛ سبکی، ۱۹۷۶، ۶: ۱۹۰).

گزارش‌های تاریخی می‌گوید که وی یک بار دیگر نیز در سال ۵۰۹ در شهر بغداد مشغول حدیث‌کردن بوده است (صفدی، ۱۹۹۱، ۱: ۱۷۰؛ ابن کثیر، ۲۰۰۴، ۲: ۵۳۲).

در باب وی گفته‌اند که نیکو و عظمی‌کرد و شیرین‌بیان بود و اشارات لطیف می‌نمود (ذهبی، ۱۹۹۳، ۳۵: ۳۷۴؛ سبکی، ۱۹۷۶، ۶: ۱۹۰؛ ابن کثیر، ۲۰۰۴، ۲: ۵۳۲). فراوی گرایش زیادی به تصوف داشت و این مطلب را از خلال کتاب طیب القلوب او به راحتی می‌توان دریافت. به نظر می‌رسد که مجالس و عظم او نیز شور و گرمی خاصی داشته است. ابن جوزی که از منتقدان بزرگ تصوف است، مجالس ابوالفتح فراوی را مانند مجالس احمد غزالی (۴۵۲-۵۲۰) دانسته که مبتنی بر احادیث موضوعه و هذیان‌ات درازدامن و مخالفت با شرع است (ابن جوزی، ۱۹۹۲، ۱۷: ۱۹۱). از همین سخن ابن جوزی می‌توان دریافت که فراوی در مجالس خود به روش احمد غزالی سخنانی بر زبان می‌آورده که با مذاق فقیهان و متشرعان قشری سازگار نبوده است. ناگفته نماند که تاج الدین سبکی (م ۷۷۱ ق.) پس از نقل سخنان ابن جوزی به نقد آن پرداخته و می‌نویسد: «ما در سخن هیچ یک از این بزرگان چیزی مخالف شرع ندیده‌ایم». وی روایت احادیث موضوعه را نیز اتفاقی می‌داند که برای برخی از بزرگان از روی سهو رخ می‌دهد و نه عمد (سبکی، ۶: ۱۹۰-۱۹۱).

ابوالقاسم قشیری، عبدالغافر فارسی، ابالخیر محمد بن ابی عمران صفار و چند تن دیگر از بزرگان قرن پنجم را از استادان فراوی دانسته‌اند و برخی از شاگردان معروف وی نیز عبارت‌اند از: محمد بن عبدالله بن محمد شیرازی معروف به ابن فوران، علی بن هبة الله بن عبدالسلام کاتب و فرزندش محمد و همچنین سعد بن محمد بن طاهر دقاق (صفدی، ۱۹۹۱، ۱: ۱۷۰؛ سبکی، ۱۹۷۶، ۶: ۱۹۰). فراوی مانند استادش قشیری در اصول مذهب اشعری و در فروع شافعی بوده است (ابن خلکان، بی‌تا، ۳: ۲۰۷). عبدالجلیل قزوینی رازی که در حدود سال ۵۶۰ کتاب النقص را به رشته تحریر درآورده، فراوی را با عنوان «خواجه امام محمد بن محمد الفراوی السنّی» معرفی کرده است (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۴۶۳). ناگفته نماند که وی اهل شعر و ادب نیز بوده و دو سه شعر عربی از وی نقل کرده‌اند (صفدی، ۱۹۹۱، ۱: ۱۷۰).

منابع تاریخی از آثار ابوالفتح فراوی نامی نرانده‌اند. در مقدمه طیب القلوب آمده است:

این کتابی است که جمع کرد بنده نیازمند به عفو خداوند، سبجانه و تعالی، و نامش محمد بن محمد بن علی الخزیمی الفراوی... و این کتاب را نام طیب القلوب نهادم،

زیرا که به حقیقت دردهای دل‌های عزیزان را طیب است (خزیمی فراوی، ۸۵۵: ۳۶۶-الف-ب).

تاریخ تالیف کتاب به تصریح مولف سال ۵۰۰ قمری و در شهر بغداد بوده است. در ضمن همین نکته، فراوی به اثر دیگری از خود اشاره کرده به نام مرآة القلوب - که نسخه نورعثمانیه مرآت الملوک ضبط شده است - که آن نیز در بغداد و در سال ۵۰۰ نوشته شده است: «و این کتاب به تاریخ آن سال بود که مرآة القلوب [در نسخه نورعثمانیه: مرآت الملوک] تصنیف کرده بودم به مدینه بغداد، عمّرها الله... و ذلك سنة خمسمائة» (همان: ۳۶۶-ب). نگارنده برای تصحیح طیبی القلوب، تاکنون از این اثر سه دستنویس فراهم آورده است؛ اما از کتاب دیگر فراوی - تا هنگام نگارش این مقاله - هیچ دستنویس یا اثری به چشم نخورده است.

در حال حاضر، طیبی القلوب کهن‌ترین چهل حدیث شناخته شده به زبان فارسی است. ساختار کلی کتاب بدین گونه است که پس از ذکر مقدمه، چهل حدیث از قول پیامبر نقل شده است. در ذیل هر حدیث، نخست ترجمه پارسی آن آمده، سپس آیه‌ای از قرآن که با محتوای حدیث مرتبط است ذکر و ترجمه شده است و سرانجام بخشی با عنوان حکایت وجود دارد که در ذیل هر حدیث می‌آید و با محتوای کلی حدیث ارتباط دارد. رویکرد کلی مولف، چه در نقل احادیث و چه حکایات، رویکردی صوفیانه است و بخش اعظم حکایات نیز مربوط به رفتارها یا گفتارهای بزرگان تصوف از جمله ذوالنون مصری، جنید بغدادی، ابوعلی دقاق - که مولف به وی ارادت زیادی داشته و حتی او را «خواجه بوعلی ما» خوانده است (خزیمی فراوی، ۸۵۵: ۷۸-ب) - ابو محمد جریری، بایزید بسطامی، حمدون قصّار، حسن بصری، عبدالله مغربی، مالک دینار و سری سقطی است.

تا آنجا که بررسی کرده‌ایم از مجموع حکایات این کتاب، ۱۸ حکایت در تذکره الاولیای عطار نقل شده است و شگفت آنکه این حکایات گاهی چنان با یکدیگر مشابهت دارد که گویی دو نسخه از یک کتاب در پیش چشم مخاطب نهاده‌اند. گاه در یک حکایت پنج یا شش سطر، تنها چند واژه با یکدیگر تفاوت دارد و گاهی نیز این میزان از تفاوت هم به چشم نمی‌خورد. تعابیر، کنایات و عبارات تذکره الاولیاء چنان با طیبی القلوب شباهت دارد که جای تردید باقی نمی‌گذارد که عطار از این کتاب برای تدوین تذکره خویش بهره برده و بسیاری از جملات و عبارات آن را عیناً نقل کرده است. ما در این مقاله ده حکایت از

طیب القلوب را با همان حکایات در تذکره الاولیاء مقایسه کرده‌ایم تا مخاطبان میزان و نوع تاثیرپذیری عطار از این کتاب را به نظاره بنشینند.

یادآوری دو نکته در اینجا ضروری می‌نماید: نخست آنکه این حکایات را با این ساختار زبانی و نحوی و کنایی مشابه، در آثار صوفیانه پیش از طیب القلوب نیافتیم؛ هرچند نمی‌توان این احتمال را دور داشت که شاید هر دو از منبعی کهن‌تر بهره برده باشند که اکنون بر ما ناشناخته است. نکته دیگر در باب دستنویس‌های طیب القلوب است. در حال حاضر سه دستنویس از این کتاب شناسایی شده که هر سه متعلق به کتابخانه‌های کشور ترکیه است. یک دستنویس متعلق به قرن هشتم و مورخ ۷۳۳ و دو دستنویس دیگر متعلق به قرن نهم. از میان این سه دستنویس، دستنویس کتابخانه شهید علی‌پاشا مورخ ۸۵۵- با وجود تأخر زمانی - اصیل‌تر به نظر می‌رسد. وجود ضبط‌های اصیل و مهجور کهن، ویژگی‌های نحوی و عبارت‌پردازی‌های قرن ششمی و همچنین مولفه‌های سبک‌شناسانه، این اصالت را تایید می‌کند. از همین رو، ما این نسخه را مبنا قرار داده‌ایم و در برخی مواضع، اختلاف‌های نسخه نورعثمانیه را - که تحریری تا حدی متفاوت دارد - نیز با علامت (بدل:) آورده‌ایم. به گمان ما، عطار از دستنویسی بهره می‌برده که بر اساس تلفیق تحریر اول و دوم طیب القلوب نوشته شده و این نکته را می‌توان از طریق تطابق حکایات دریافت.

۳. تطبیق حکایات

۱.۳ ذوالنون مصری

<p>و نقل است که ده سال بود که ذوالنون را سکبا آرزو می‌کرد و آن آرزو به نفس خود نمی‌داد. شب عید بود. نفس گفت: چه باشد اگر فردا ما را به عیدی لقمه‌ای سکبا دهی؟ گفت: ای نفس اگر خواهی که چنین کنم امشب با من موافقت بکن تا همه قرآن در دو رکعت نماز ختم کنم. نفس موافقت کرد و یک روز آن سکبا بساخت و پیش او بنهاد. یک لقمه برگرفت، خواست که در دهان نهد، بازگردانید و به جای باز نهاد و انگشت بمالید و در نماز ایستاد. گفتند: چه بود؟ گفت: درین ساعت نفس با من می‌گفت که به آرزوی ده ساله رسیدم. گفتم: و به خدای که نرسی بدان آرزو. و آن کس که این حکایت می‌کند چنین گفت [که] ذوالنون درین</p>	<p>ذالنون مصری را، قدس الله روحه، دو (بدل: ده) سال بود تا سکبا (بدل: سکبا) آرزو می‌کرد و آن آرزو به نفس خویش نمی‌داد. شب عید نفس با وی گفت: چه باشد اگر فردا به عیدی لقمه‌ای سکبا (بدل: سکبا) دهی؟ ذالنون گفت: ای نفس اگر خواهی که چنین کنم امشب با من موافقت کن تا همه قرآن در دو رکعت نماز ختم کنم؛ نفس موافقت کرد. دیگر روز آن سکبا را بساختند (بدل: سکبا بساخت) و پیش وی بنهادند. یک لقمه برگرفت، و خواست که در دهان نهد، بازگردانید و به جای باز نهاد، انگشت بمالید و در نماز ایستاد. گفتند: تو را چه بود در این ساعت؟ گفت: نفس با من گفت آخر به آرزوی دو (بدل: ده) ساله رسیدم.</p>
--	--

<p>سخن بود که مردی در آمد با دیگی سکیا و پیش ذوالنون نهاد. گفت: ای شیخ! من نیامده‌ام. مرا فرستاده‌اند. بدان که مردی حمالم و کودکانم از مدتی باز سکیا می‌خواستند و سیم فراهم نمی‌آمد. دوش به عیدی این سکیا ساختم، امروز در خواب شدم. رسول، صلی الله علیه وسلم، جمال خود به من نمود، گفت: اگر خواهی که فردا مرا بینی این دیگ بگیر و پیش ذوالنون بر و او را بگویی که محمد بن عبدالله شفاعت می‌کند که یک نفس با نفس خود صلح کند و ازین لقمه‌ای چند به کار برد. ذوالنون بگریست و گفت: فرمان بردارم.</p> <p>(عطار، ۱۳۹۸، ۱: ۱۴۴)</p>	<p>گفتم: به خدای که نرسی بدین آرزو. این کس که حکایت می‌کند چنین گفت: ذالنون درین سخن بود که مردی در آمد با دیگی پر از سکیاج (بدل: سکیا)؛ پیش ذالنون بنهاد. گفت: ای شیخ! مرا فرستادند، من نیامدم. بدان که مردی ام حمالم و کودکان من از مدتی دراز باز از من سکیاج (بدل: سکیا) آرزو می‌خواستند و سیم فراهم نمی‌آمد تا آرزوی ایشان بساختمی. دوش به عیدی این سکیاج (بدل: سکیا) ساختم، امروز در خواب شدم. رسول، علیه السلام، جمال خود را به من نمود و گفت: اگر می‌خواهی که فردا مرا بینی این سکیاج بگیر و پیش ذالنون مصری برو و مر او را بگویی که محمد بن عبدالله، رسول خدای، علیه السلام، به تو شفاعت می‌کند که یک نفس با خود صلح کن و از این لقمه‌ای چند به کار بر. ذالنون بگریست و گفت فرمان بردارم.</p> <p>(خزیمی فراوی، ۸۵۵: ۷۱-۷۲ب)</p>
--	---

۲.۳ حکایت حسن بصری

<p>وقتی عُمر عبدالعزیز، رضی الله عنه، به نزدیک حسن، رضی الله عنه، نامه نوشت و در آن نامه گفت که «مرا وصیتی کن کوتاه چنان که یاد گیرم و آن را امام خویش سازم.» حسن بر ظهر نامه نبشت: «یا امیرالمؤمنین! چون خدای با توست بیم از که می‌داری و چون خدای با تو نیست امید به که می‌داری؟»</p> <p>(عطار، ۱۳۹۸، ۲: ۳۵)</p>	<p>عمر بن عبدالعزیز نامه نوشت به نزدیک حسن بصری و اندر آن نامه گفت «مرا نصیحتی گوی کوتاه، چنانکه یاد گیرم و آن را امام خود سازم.» حسن بصری بر ظهر نامه نوشت و گفت: «یا امیرالمؤمنین! اذا كان الله معك فممن تخاف و اذا كان الله معك فممن ترجوا. می‌گوید: «یا امیرالمؤمنین! چون خدای با توست بیم از که داری و چون خدای با توست امید به که داری؟»</p> <p>(خزیمی فراوی، ۸۵۵: ۷۷ب-۷۸الف)</p>
--	---

۳.۳ ابوعلی دقاق

<p>گفت: «نگر تا از بهر خویش با هیچ آفریده خصومت نکنی، که آنگاه دعوی کرده باشی که تو آن تویی و تو از آن خود نیستی. تو را خداوندی است. شغلِ خویش بدو بازگذار تا خود خصمی مملکت خویش او کند»</p> <p>(عطار، ۱۳۸۸، ۱: ۷۰۶)</p>	<p>خواجه علی، قدس الله روحه، گفته است: «نگر که از بهر خویش با هیچ آفریده خصومت نکنی، که آنگاه دعوی کرده باشی که تو از تویی، و تو از خود نیستی. تو را خداوندی است. شغل خود به وی بازگذار تا وی خود خصمی ملک خویش کند.»</p> <p>(خزیمی فراوی، ۸۵۵: ۷۹الف)</p>
---	--

۴.۳ حکایت جنید بغدادی

<p>و جنید هفت ساله بود که خال او وی را با خود به حج برد. در مسجد حرام مسئله شکر می‌رفت، در میان چهارصد پیر، تا چهارصد قول گفتند در شرح و بیان شکر. خال جنید روی سوی جنید کرد و گفت: «ای پسر! تو نیز برخیز و بگو که شکر چیست؟» جنید ساعتی سر در پیش افکند. پس گفت: «الشکر أن لا يعصی الله بنعمته؛ گفت شکر آن است که نعمتی که خدای تعالی تو را داده باشد، هم بدان نعمت او در وی عاصی نشوی و نعمت وی را سرمایه معصیت نسازی.» چون جنید این جواب بداد، آن چهارصد پیر به یک بار احسنت یا قره‌العين الصلّٰق گفتند (بدل: گفتند: احسنت یا قره‌عیون الصدیقین).</p> <p>(خزیمی فراوی، ۸۵۵: ۸۲ب)</p>	<p>و جنید هفت ساله بود که خال او وی را با خود به حج برد. در مسجد حرام مسئله شکر می‌رفت، در میان چهارصد پیر، تا چهارصد قول گفتند در شرح و بیان شکر. سری روی سوی جنید کرد، گفت: «ای پسر! تو نیز چیزی بگویی تا شکر چیست؟» جنید ساعتی سر در پیش افکند. پس گفت: «شکر آن است که نعمتی که خداوند تو را داده باشد، هم بدان نعمت در وی عاصی نشوی و نعمت وی را سرمایه معصیت نسازی.» چون جنید این جواب بداد، چهارصد پیر گفتند: «احسنت یا قره‌العين للصدیقین.» (عطار، ۱۳۹۸، ۱: ۴۳۵).</p>
---	--

۵.۳ مالک دینار

<p>و بزرگی دیگر قیامت را به خواب دید که منادی برآمد که مالک دینار و محمد واسع را در بهشت فرود آورید. گفت: «بنگریستم تا از دو کدام پیش‌تر در بهشت رود؟ مالک از پیش در شد. گفتم: ای عجب! محمد واسع فاضل‌تر و عالم‌تر است. گفتند: آری، محمد واسع را در دنیا دو پیراهن بود و مالک را یک پیراهن. این تفاوت از اینجا افتاد.</p> <p>(عطار، ۱۳۹۸، ۱: ۵۳-۵۴)</p>	<p>یکی از بزرگان در خواب دید که قیامت برآمده بودی. ندا آمد که مالک بن دینار را و محمد بن واسع را در بهشت فرو آرید. این کس گفت: «بنگریستم تا ازین هر دو کدام پیش‌تر اندر بهشت می‌شود؟ مالک بن دینار از پیش‌تر شد. گفتم: ای عجب! محمد واسع عالم‌تر بود چرا است مالک از پیش‌تر وی در شد؟ مرا گفتند: زیرا که محمد واسع را دو پیراهن بود و مالک بن دینار را پیراهن [ی] بیش نبود. این تفاوت از آن افتاد.</p> <p>(خزیمی فراوی، ۸۵۵: ۸۸الف-۸۸ب)</p>
---	---

۶.۳ ابوحنیفه

<p>ابوحنیفه را، رحمه الله علیه، عادت بودی که هر شب سصد رکعت بکردی. روزی</p>	<p>نقل است که عادت کرده بود هر شب سیصد رکعت نماز کردی. روزی می‌گذشت. زنی وی را دید. با</p>
---	--

<p>دیگری گفت: «این مرد که می‌گذرد هر شب پانصد رکعت نماز کند.» ابوحنیفه گفت: [«] با خود نیت کردم که این سیصد رکعت نماز پانصد کنم تا ظنّ این زن راست شود.» پس از آن هر شب پانصد رکعت نماز کردی و روزی دیگر می‌گذشت، کودکی با دیگری گفت: «این مرد که می‌گذرد هر شب هزار رکعت نماز می‌کند.» ابوحنیفه، رضی الله عنه، گفت: «با خود نیت کردم که این پانصد رکعت به هزار رسانم تا ظنّ این کودک راست شود.» پس از آن هر شبی هزار رکعت نماز کردی. روزی شاگردی او را گفت مردمان می‌گویند که «ابوحنیفه به شب هیچ نمی‌خسبد.» گفت: «نیت کردم که نیز هرگز به شب نخسبم.»... و پس از آن سی سال نماز بامداد به طهارت نماز خفتن گزارد (عطار، ۱۳۹۸، ۱: ۲۳۹-۲۴۰)</p>	<p>می‌گذشت. زنی او را بدید. با دیگری گفت: «این مرد که می‌گذرد هر شب پانصد رکعت نماز می‌کند.» ابوحنیفه گفت: «نیت کردم که این سصد رکعت نماز به پانصد رکعت کنم تا ظنّ این زن خطا نشود.» پس از آن هر شبی پانصد رکعت نماز بکردی. روزی دیگر می‌گذشت. کودکی او را بدید. با دیگری گفت: «این مرد که می‌گذرد هر شبی هزار رکعت نماز می‌کند.» ابوحنیفه گفت: «نیت کردم که پس ازین، این پانصد رکعت به هزار رکعت نماز کنم تا ظنّ این کودک خطا نشود.» مدتی هزار رکعت نماز می‌کرد. روزی شاگردی او را گفت مردمان می‌گویند که «ابوحنیفه هیچ شب نمی‌خسبد.» گفت: «نیت کردم که نیز به شب نخسبم» پس از آن چهل سال نماز بامداد بر طهارت نماز خفتن کرد. (خزیمی فراوی، ۸۵۵: ۹۲ب)</p>
---	--

۷.۳ جنید بغدادی

<p>یک روز از دبیرستان درآمد به در خانه خویش. پدر را دید که می‌گریست. گفت: «ای پدر تو را چه رسیده است؟» گفت: «امروز چیزی از زکات مال به خال تو فرستادم. قبول نکرد. می‌گیرم که عمر خویش در رنج درم بگذاشتم و این خود هیچ دوست را از دوستان او نمی‌شاید» جنید گفت: «به من ده تا به وی دهم.» بدو داد. جنید برفت و در خانه خال بزد. سری آواز داد که «کیست؟» گفت: «جنید است، در بگشای و این فریضه زکات بستان.» سری گفت: «نمی‌ستانم.» جنید گفت: «به حق آن خدایی که با تو فضل کرد و با پدرم عدل، که بستانی.» سری گفت: «با من چه فضل کرد و با</p>	<p>سری السقطنی خال جنید بود و استاد وی بود، رحمه الله علیهما. جنید کودک هفت ساله بود از دبیرستان درآمد. پدر را اندوهگین نشسته (بدل): دید که می‌گریست. گفت: «تو را چه رسیده است؟» گفت: «امروز چیزی از زکات مال به خال (بدل): فرستادم. قبول نکرد. می‌گیرم که عمر خویش در هیچ (بدل): حاصل این پنج درم) بگذاشتم و ازین هیچ چیز دوستان را نمی‌شاید. جنید گفت: «اکنون این دینار به من ده تا به سری دهم.» به وی داد. جنید برفت و در سرای سری بزد. سری آواز داد که «کیست؟» گفت: «جنید است، این در بگشای و این فریضه</p>
--	---

<p>پدرت چه عدل کرد؟» جنید گفت: «با تو فضل کرد، تو را درویشی داد و با پدرم عدل کرد که او را به دنیا مشغول گردانید. تو اگر خواهی قبول کنی و اگر نخواهی رد کنی و پدرم اگر خواهد و اگر نه فریضة زکات به مستحقى باید رسانید.» سرى را آن سخن خوش آمد. گفت: «ای پسر پیش از آن که زکات قبول کنم تو را بارى قبول کردم.» و در بگشاد و آن از وی بستند. (عطار، ۱۳۹۸، ۱: ۴۳۴)</p>	<p>زکات بستان.» سرى جواب داد که: «نمی‌گشایم و نمی‌ستانم.» جنید گفت: «به حق آن خدای که با تو فضل کرد و با پدرم عدل کرد که این بستانی.» سرى گفت: «با من چه فضل کرد و با پدرت چه عدل کرد؟» گفت: «با تو فضل کرد که تو را درویشی داد و با پدرم عدل کرد که وی را به دنیا مشغول کرد. تو اگر خواهی قبول کنی و اگر خواهی نه.» سرى را خوش آمد. گفت: «ای پسر پیش از آن که زکات قبول کنم نخست بارى تو را قبول کنم.» در بازگشاد و آن از وی بستند. (خزیمی فراوی، ۸۵۵: ۹۴ الف-ب)</p>
--	---

۸.۳ معروف کرخی

<p>و نقل است که معروف یک روز روزه‌دار بود و به نماز دیگر رسیده بود. در بازار می‌گذشت. سقایی آواز می‌داد که رحمت خدای بر آن کس باد که ازین آب من بخورد. معروف آب از وی بستد و بخورد. گفتند: «چرا خوردی؟ روزه‌دار نبودى؟» گفت: «آرى، وليکن به دعای آن سقا رغبت کردم.» چون معروف فرمان یافت او را به خواب دیدند. گفتند: «خدای تعالی با تو چه کرد؟» گفت: «مرا در کار دعای آن سقا کرد و بیمارزید.» (عطار، ۱۳۹۸، ۱: ۳۳۳)</p>	<p>معروف کرخی روزه‌دار بود و روز به نماز دیگر رسیده بود. معروف در بازار بغداد می‌گشت. سقایی بانگ کرد که «رحم الله من شرب مائى» رحمت خدای بر آن کس باد که این آب بخورد. معروف آب بستد و بازخورد. گفتند: «نه روزه‌دار بودى؟» گفت: «آرى وليکن به دعای این سقا تبرک کردم.» چون معروف فرمان یافت او را خواب دیدند. گفتند: «خدا با تو چه کرد؟» گفت: «مرا در کار دعای سقا کرد.» (خزیمی فراوی، ۸۵۵: ۹۶ الف-ب)</p>
--	---

۹.۳ ابوسلیمان دارانى

<p>و گفت: «یک لقمه از حلال شبی کمتر خورم، دوستتر دارم که شبی تا روز نماز کنم. زیرا که شب در آن وقت درآید که آفتاب فروشود و شب در دل مومنان آن وقت درآید که معده‌اش</p>	<p>شیخ ابوسلیمان دارانى گوید، رحمه الله عليه، که «اگر یک لقمه از حلال کمتر خورم دوستتر دارم از آن که شبی تا روز نماز کنم. زیرا که شب اندر جهان آنکه درآید که آفتاب</p>
--	--

از طعام پُر شود.» (عطار، ۱۳۹۸، ۱: ۲۷۸)	فروشود و شب در(بدل: در دل) مؤمن آن ساعت درآید که معده از طعام پر شود.» (خزیمی فراوی، ۸۵۵: ۹۷ب)
---	--

۱۰.۳ ابوالقاسم نصرآبادی

و گفت: «یک روز به مکه می‌گذشتم. مردی را دیدم بر زمین افتاده و می‌طپید. خواستم که الحمد برخوانم و دم بر او افکنم. یکی از شکم او آواز داد که «بگذار تا بکشم این سگ را که او دشمن دار ابوبکر است.» (عطار، ۱۳۹۸، ۱: ۸۵۳)	شیخ ابوالقاسم نصرآبادی، قدس الله روحه، گفت: «روزی در مکه می‌گذشتم. مردی را دیدم بر زمین افتاده می‌طپید. خواستم که الحمد برخوانم و باد بر وی افکنم. یکی از شکم آن افتاده آواز داد که «بگذار مرا تا بکشم این سگ را که وی دشمن ابوبکرالصدیق است، رضی الله عنه.» (خزیمی فراوی، ۸۵۵: ۹۸الف-۹۸ب)
---	---

شبهات میان حکایات طیب‌القلوب و تذکره الاولیاء به گونه‌ای است که حتی می‌توان از این کتاب به عنوان منبعی جانبی در تصحیح تذکره الاولیاء بهره گرفت. به عنوان نمونه، به بخشی از این حکایت که در ذیل احوال شاه شجاع کرمانی (م ۲۸۸ ق.) در تذکره الاولیاء آمده توجه کنید. در این حکایت شاه شجاع دختر خود را به عقد جوانی درویش درمی‌آورد:

دختر شاه چون در زاویه آن درویش درآمد، نانی خشک دید بر سر کوزه نهاده. پرسید که این نان چیست؟ گفت من خود دانستم که دختر شاه تن در بی برگی من ندهد. دختر گفت: جوانمردا! دختر شاه از دست‌تنگی تو نمی‌رود؛ از ضعف ایمان و یقین تو می‌رود... (عطار، ۱۳۹۸، ۱: ۳۸۸).

یعنی چه؟ گویا حکایت ناقص است و افتادگی دارد. دختر می‌پرسد که این نان چیست و مرد پاسخ می‌دهد: «من خود دانستم...» آیا افتادگی مطبعی است؟ مراجعه به دستنویس اساس استاد شفیعی کدکنی نشان می‌دهد که در آنجا نیز حکایت به همین شکل است (عطار، ۷۰۰: ۱۶۷ب).

این حکایت در ذیل حدیث شانزدهم طیب‌القلوب ذکر شده است. در اینجا متن بدین گونه است:

دختر شاه چون قدم در زاویه آن درویش نهاد، نانی خشک دید بر سر کوزه نهاده؛ پرسید که آن نان خشک چیست؟ گفت: دوش بر سر این کوزه نهادم گفتم فردا بخوارم [= بخورم]. دختر موزه در پای کرد و روی به در نهاد. جوان گفت: من خود دانستم که دختر شاه کرمانی تن درین بی‌برگی ما ندهد. دختر گفت: جوانمردی باید، دختر شاه از

دست‌تنگی تو نمی‌شود، بلکه از ضعف ایمان تو می‌رود که از دوش باز تا نان نهاده
فردا را....

مطابق این روایت، علت اصلی مشاجره میان زن و شوهر، ضعف ایمان و توکل مرد دانسته شده است. اگر بخشی از حکایت را که در طیب‌القلوب هست و در تذکره الاولیاء جا افتاده از حکایت برداریم، متن تا حد زیادی بی‌معنا می‌شود. گویا این بخش به علت سهل‌انگاری کاتب یا کاتبان تذکره الاولیاء حذف شده است.

۴. نتیجه‌گیری

کتاب طیب‌القلوب (تالیف در سال ۵۰۰ هجری) که در حال حاضر، کهن‌ترین چهل حدیث شناخته شده در زبان فارسی است، به عنوان منبع و مأخذ برخی از آثار مهم و برجسته ادبی و عرفانی فارسی مورد استفاده قرار گرفته است. عطار نیشابوری که حدود یک قرن پس از تالیف طیب‌القلوب به تدوین تذکره الاولیاء پرداخته، برخی از حکایات مربوط به زندگی صوفیان را از این کتاب وام گرفته است. این وام‌گیری گاهی به صورت برداشت کلی یا دریافت مضمون حکایت بوده و گاهی کلمات و عبارات و جملات ابوالفتح فراوی عینا در کتاب تذکره الاولیاء انعکاس پیدا کرده است. بررسی تطبیقی برخی از حکایات موجود در اثر فراوی خزیمی و تذکره الاولیاء نشان می‌دهد که طیب‌القلوب را باید در زمره منابع و مأخذ مورد مراجعه عطار دانست.

بهره‌گیری عطار نیشابوری از این منبع کمترشناخته شده، ما را بدین سو رهنمون می‌شود که هنوز هم منابعی ناشناخته - به ویژه در زبان فارسی - وجود دارد که در تدوین تذکره الاولیاء مورد استفاده بوده است و ما فعلا از آن بی‌خبریم. ثنیا توجه به این منابع، می‌تواند آبخورهای فکری و اندیشگی عطار را بیشتر در پیش چشم پژوهشگران بگستراند. بی‌گمان عطار نیشابوری با اندیشه‌ها و منش (احمد) غزالی وار ابوالفتح فراوی آشنایی داشته و انعکاس برخی از اندیشه‌ها و توجه به احادیث موجود در طیب‌القلوب نیز موید دیگری بر این نکته تواند بود. از همین رو، حتی می‌توان از طیب‌القلوب به عنوان منبعی جانبی در تصحیح برخی از فقرات تذکره الاولیاء نیز بهره برد، چنان که در مقایسه تطبیقی برخی حکایات مشترک این دو کتاب می‌توان پاره‌ای گمانه‌ها را در این باب مطرح کرد. نگارنده امیدوار است که ان‌شاءالله به زودی مراحل نهایی چاپ و نشر این کتاب ارزشمند پایان پذیرد تا دریچه نوینی باشد برای مطالعات تاریخ تصوف در قرن پنجم و ششم هجری.

کتاب‌نامه

- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۱۹۹۲ م.). المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک. تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد (بی تا). وفيات الأعیان و انباء ابناء الزمان. تحقیق احسان عباس. بیروت: دارالفکر.
- ابن کثیر، عماد الدین اسماعیل بن عمر (۲۰۰۴ م.). طبقات الشافعیة. تحقیق عبدالحفیظ منصور. بیروت: دارالمدار الاسلامی.
- خزیمی فراوی، ابوالفتح محمد بن محمد بن علی (۸۵۵ ق.). طیب القلوب. دستنویس کتابخانه شهید علی پاشا به شماره ۳۵۶. مورخ ۸۵۵ قمری.
- خزیمی فراوی، ابوالفتح محمد بن محمد بن علی (بی تا). طیب القلوب. دستنویس کتابخانه نورعثمانیه به شماره ۹۵۷. بدون تاریخ کتابت و احتمالاً مربوط به قرن نهم هجری.
- خیامپور، عبدالرسول (۱۳۳۴ ش.). «چهل حدیث». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز. سال ۷. شماره ۱: ۱۴۱-۱۴۹.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (۱۹۹۳ م.). تاریخ الإسلام. تحقیق عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: دارالکتب العربی.
- سبکی، تاج الدین ابونصر عبدالوهاب بن علی (۱۹۷۶ م.). طبقات الشافعیة الكبرى. تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، محمود محمد الطناجی. قاهرة: داراحیاء الکتب العربیة.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد (۱۹۶۲ م.). الانساب. اعتنی بتصحیحه الشیخ عبدالرحمن بن یحیی المعلمی. حیدرآباد دکن: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیة.
- صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک (۱۹۹۱ ق.). الوافی بالوفیات. باعتناء هلموت ریتز. بیروت: دارالنشر فرانز شتاينر.
- عطار نیشابوری، فرید الدین محمد (۱۳۹۸ ش.). تذکره الاولیاء. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- (۷۰۰ ق.). دستنویس شماره ۱۱۱۰ تذکره الاولیاء محفوظ در کتابخانه نافذپاشا ترکیه.
- قزوینی رازی، عبدالجلیل (۱۳۵۸ ش.). کتاب النقض معروف به بعض مطالب النواسب فی نقض بعض فضائح الروافض. با مقدمه و تعلیق و مقابله و تصحیح سید جلال الدین ارموی معروف به محدث. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.